

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

شانزدهمین مسئله از مسایل هفده گانه احکام مهر را که مرحوم محقق عنوان فرمودند عبارت از این است فرمود: «السادسة عشرة: لو أصدقها تعليم سورة كان حده أن تستقل بالتلاوة و لا يكفى تتبعها لنطقه نعم لو استقلت بتلاوة الآية ثم لقنها غيرها فنسيت الأولى لم يجب عليه إعادة التعليم و لو استفادت ذلك من غيره كان لها أجره التعليم كما لو تزوجها بشيء و تعذر عليه تسليمه»<sup>۱</sup> مسئله شانزدهم این است که برابر نص و فتوای قدما (رضوان الله علیهم) می شود تعلیم یک سوره از سور قرآن را مهر قرار داد چون مهر اعم از فعل و مال است و هر چه که ارزش دارد «قَلَّ أَوْ كَثُرَ» می تواند مهر قرار بگیرد. تعلیم یک سوره، تعلیم بخشی از آیات قرآن این «ما يبذل بإزائه المال» است، فعلی است که مالیت دارد می تواند مهر قرار بگیرد چون «نصاً و فتواً» تعلیم جزیی از قرآن می تواند مهر باشد. مرحوم محقق این موضوع را عنوان کردند آن وقت این را به صورت دو تا فرع درآوردند.

فرع اول این است که اگر تعلیم بخشی از قرآن را مهر قرار داد این صحیح است منتها قرآن هم اطلاق می شود بر مجموع این کتاب نورانی ﴿كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾<sup>۲</sup> هم بر بخشی از اینها؛ مثلاً کسی مشغول تلاوت یک سوره است می گویند دارد قرآن می خواند. پس کلمه «قرآن» هم بر کل و هم بر جزء اطلاق می شود تعیین آن به وسیله قرینه

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۵.

۲. سوره اعراف، آیه ۲.

است که آیا منظور همه قرآن است یا منظور یک جزء معین. اگر کسی اجیر شد قرآنی را برای غیر تلاوت کند این در متن اجاره باید مشخص بشود که کل قرآن یا بعض قرآن است، آن بعض کدام سوره باید باشد؟ این مطلب اول.

پرسش: پول گرفتن برای تعلیم قرآن کراهت دارد.

پاسخ: بله جزء مکاسب مکروهه هم هست چون مستحب است که انسان دیگران را به تعلیم قرآن تشویق کند خود او هم متصدی این کار باشد اما حرام که نیست.

پرسش: اصلاً تعلیم قرآن ملاک و معیار واقعی ندارد.

پاسخ: همان طوری که مرحوم آخوند و سایر فقها فرمودند از سنخ داعی بر داعی است که انسان نماز را به دیگری تعلیم می‌دهد با اینکه بر او واجب است. اجرت بر واجبات را در «فقه» از همین نظر مطرح کردند که آن کاری که این شخص انجام می‌دهد به نام نماز، آن امر عبادی است اما این شخصی که دیگری را «حمد و سوره» یاد می‌دهد که عبادی نیست مستحب است می‌تواند قصد قربت بکند بر فرض هم عبادی باشد بر او که واجب نیست آن کاری که بر خود انسان واجب است مالیت ندارد بر او واجب است این کار را انجام بدهد وجهی ندارد کاری که بر خودش واجب است انجام بدهد و از دیگری پول بگیرد! نماز خود را، روزه خود را نمی‌تواند با مال بخواند اما کاری که بر دیگران واجب است او می‌تواند یادش بدهد حالا راهی که مرحوم آخوند به عنوان داعی بر داعی ذکر کردند یا راه‌های دیگر، غرض این است که این باید مشخص بشود چون قرآن هم بر کل اطلاق می‌شود هم بر جزء، این یک مطلب؛ تمیز اینکه منظور از قرآن همه قرآن است یا بعضی از قرآن قرینه می‌خواهد باید مشخص بشود، این دو؛ گاهی گفته می‌شود قرآن، منظور جزیی از قرآن هم هست چه اینکه کل قرآن هم هست وقتی که

درباره مَس می‌گویند: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾<sup>۱</sup> هر جزیی از اجزای قرآن را کسی بخواهد دست بزند یا ببوسد باید طاهر باشد این مخصوص کل نیست اما وقتی گفتی در ماه مبارک رمضان یک قرآن ختم داد یعنی همه قرآن؛ پس وقتی قرآن گفته می‌شود گاهی بر جزء اطلاق می‌شود و گاهی بر کل اطلاق می‌شود.

مطلب بعدی آن است که این جزء گاهی مستقل است مثل یک جمله، گاهی مستقل نیست، در مسئله ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ اعم از مستقل و غیر مستقل است ولو یک حرف در «الذین»، «لام» آن را کسی بخواهد تماس بگیرد یا ببوسد بدون وضو جایز نیست پس یک حرف آن هم در مسئله «مَسَّ بِالطَّهَارَةِ» شامل می‌شود که این ﴿لَا يَمَسُّهُ﴾ این را شامل می‌شود و این مشمول ﴿لَا يَمَسُّهُ﴾ است اما تعلیم قرآن چنین نیست که اگر کسی «الذین» را یاد دیگری داد بگویند قرآن را یاد او داد. اگر تعلیم قرآن مهر قرار گرفت او نمی‌تواند مثلاً یک کلمه «الذین» یا کلمه «جاء» و امثال آن را یاد بدهد بگوید من قرآن را یاد او دادم.

پس در ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ نه تنها کلمه بلکه حرف را هم شامل می‌شود اما در تعلیم قرآن که بخواهد مهر قرار بدهد نه تنها حرف بلکه خود کلمه را هم شامل نمی‌شود بعید است که یک جمله را هم شامل بشود به هر حال باید یک جمله تام باشد با همه قیود آن یا یک سوره مختصری باشد که بگویند قرآن را تعلیم او داد. پس اگر تعلیم قرآن مهر قرار گرفت باید چیزی باشد که «ببذل باِزائه المال» باشد دو تا محذور دارد: یکی اینکه تعلیم قرآن صادق نیست یکی اینکه یک «الف» در «الذین» را یا خود کلمه «الذین» را یاد او بدهند بگویند این امر مالی است «ببذل باِزائه المال» پس این دو تا محذور دارد: یکی اینکه کلمه تعلیم قرآن صادق نیست دوم اینکه این مالیت ندارد تا این را به صورت مهر قرار بدهند پس اینها مقدمات فرع است.

۱. سوره واقعه، آیه ۷۹.

مطلب بعدی آن است که «التعلیم ما هو»؟ یک وقت است که کسی می‌خواند دیگری برای اینکه در ثواب قرآن سهیم باشد کلمه به کلمه، جمله به جمله پشت سر او می‌خواند او هم ممکن است یک سوره کامل را تبعاً با آن قاری بخواند ولی تعلیم او نیست یاد نگرفته است. این جمله اول را قاری خواند این شخص هم به تبع او و به دنبال او قرائت را انجام داده است، این را تعلیم قرآن نمی‌گویند این را تابع در تلاوت می‌گویند نه تعلیم قرآن.

فرع بعدی آن است که اگر یک آیه‌ای را کاملاً یاد او داد و او هم یاد گرفت وقتی نوبت شد مثلاً فردا که خواست آیه بعد را یاد او بدهد آن آیه قبل یادش رفت آن را شوهر که باید مهریه بپردازد ضامن نیست او یاد گرفت و تعلیم محقق شد منتها یادش رفت مثل اینکه بنا بود مالی را به عنوان مهر یا جزء مهر به زوجه بدهد داد ولی او گم کرد گم کردن مال یا فراموش کردن یک آیه، نقصی در وفای به عهد نیست او به عهدش وفا کرد. پس تعلیم یک مطلب است تابع قرائت بودن مطلب دیگری است. این یک فرع.

فرع دیگر این است که اگر تعلیم داد که استقلال در قرائت است او یاد گرفت، روز بعد که آمد جمله بعد یا آیه بعد را یاد بگیرد آن آیه قبل یادش رفت، بر شوهر تعلیم آیه قبل واجب نیست چون او پرداخت کرد اما او نتوانست حفظ کند. این هم یک فرع.

حالا مشخص شد که چه مقداری از قرآن را می‌توان مهر قرار داد مثلاً یک جمله تام حداقل باید باشد و چون قرآن بر کل و بر جزء اطلاق می‌شود و مهر باید مصون از ابهام و غرر و امثال آن باشد باید مشخص بکند اگر جزیی از قرآن است چه بخشی از قرآن و کدام سوره از قرآن؟ این باید مشخص باشد «صوناً عن الغرر»، «صوناً عن الإبهام» برای اینکه این گرچه نه جزء مهر عقد است و نه شرط عقد ولی خودش مشکل دارد مخصوصاً در

شرایط کنونی که به اجرا گذاشتن و زندان رفتن و محاکمه کردن و امثال آن است، حتماً باید مصون از ابهام و مصون از غرر و مانند آن باشد.

اینها در بخش‌های اولی است که ایشان از این امور به این صورت تعبیر کرده است که فرمود: «لو أصدقها تعليم سورة كان حده أن تستقل بالتلاوة» پس اگر کسی قرآن بخواند و همسر او به تبع او کلمه به کلمه بخواند ثواب قرائت قرآن را می‌برد اما از سنخ تعلیم قرآن نیست لذا فرمود: «و لا يكفي تتبعها لنطقه». «نعم لو استقلت بتلاوة الآية ثم لقنها غيرها» اگر یک آیه‌ای از یک سوره را یاد او داد فردا که او آمد برای فراگیری آیه دیگر آیه قبل یادش رفته است شوهر جزیی از مهر را تسلیم کرده است و زوجه آن جزء را از دست داد شوهر ضامن نیست «فنسيت الأولى لم يجب» بر زوج «إعادة التعليم». تا اینجا چند تا فرع بود زیر مجموعه مسئله اولی.

مسئله ثانیه این است که مثلاً یک سوره معینی را یا جزء معینی از قرآن را مهر قرار دادند یک وقت است این زن سوره دیگر را پیش یک معلم دیگر یاد می‌گیرد این خارج از صورت مسئله است مسئله ثانیه آن است که همان جزء معینی از قرآن که تعلیم آن مهر قرار داده شد همان را «بعینه» زوجه از جای دیگر یاد بگیرد دیگری حالا خواه با اجاره خواه بی‌اجاره چیزی گرفت یا نگرفت عین آن سوره‌ای که مهر قرار داده شد همان را یاد این زوجه داد از ذمه زوج خارج نمی‌شود، چرا؟ برای اینکه تعلیم سوره امری است «بیذل بإزائه المال» چه اینکه قرائت قرآن «بیذل بإزائه المال» است کسی فلان مبلغ می‌گیرد یک قرآن قرائت می‌کند ثواب آن را اهدا می‌کند مثلاً به روح ائمه (علیهم السلام) یا اولیای الهی و مانند آن پس این فعلی است محترم «بیذل بإزائه المال» این فعل محترمی که «بیذل بإزائه المال» اگر دیگری باید انجام بدهد «أجرة المسمی» را باید تنظیم کند اگر چنانچه «أجرة المسمی» در کار نبود «أجرة المثل». حالا زوجه همان بخش را نه بخش‌های دیگر، همان بخشی از قرآن که تعلیم آن مهر او قرار

داده شد عین همان بخش را از دیگری یاد گرفت این امر مالی در ذمه زوج هست، «أجرة المثل» را نه «أجرة المسمى» چون نام‌گذاری نکرد، اگر آنها خودشان یک قراری گذاشتند با «أجرة المسمى» تنظیم شد همان می‌شود اگر نشد «أجرة المثل» تعلیم این سوره حق مسلم زوجه است که از زوج تحویل بگیرد، چرا؟ برای اینکه این تعلیم سوره بر ذمه او بود، یک؛ الآن مقدور نیست، دو؛ باید بدل آن را بپردازد، سه؛ این چون مثلی نیست قیمی است قیمت آن را که «أجرة المثل» است باید ادا کند، چهار؛ این است که مرحوم محقق این فرع دوم را کاملاً از فرع اول جدا کرد این دو فرع را ذیل مسئله شانزده قرار داد منتها یک توهمی هم هست آن توهم را محقق توجه دارد و رفع می‌کند.

می‌فرماید به اینکه زوج یک دینی در ذمه دارد چون عین که نبود تعلیم سوره دینی است در ذمه زوج حالا یک کسی آمد این دین را ادا کرد این زوج بدهکار نیست؛ مثلاً زوج به عمرو ده درهم بدهکار بود دیگری آمد چه بدهکار بداند چه نداند، چه قصد قربت کرده باشد یا نکرده باشد حالا یک احسانی به رفیق خود خواست بکند دین او را ادا کرد وقتی دین او را ادا کرد این مال از ذمه بدهکار ساقط می‌شود یا ادا کرد یا ضامن شد، ضامن یعنی ضامن! همین‌که عقد ضمان بسته شد دین از ذمه «مضمون عنه» به ذمه «ضامن» منتقل می‌شود برای «مضمون له» پس او بدهکار نیست. اینکه می‌بینید اگر کسی ضامن شد فوراً بانک به سراغ او می‌رود این یک امر شرعی است چون تمام دین بدهکار به مجرد عقد ضمان در ذمه ضامن می‌افتد. حالا عرف ممکن است این مسئله شرعی را نداند می‌گوید من ضامن شدم من که بدهکار نیستم من آدمم برای او ضامن شدم که او را نبرند مثلاً به زندان و مانند آن، بله ضامن شدی ضمان عقد است ایجاب دارد، قبول دارد، پیام عقد ضمان انتقال دین است از ذمه بدهکار به ذمه ضامن، تمام دین از ذمه بدهکار به ذمه ضامن می‌آید پس او بدهکار نیست.

پرسش: اگر ضامن شرط کند به شرطی من ضامن می‌شوم که بدهکار خودش بپردازد.

پاسخ: این شرط مخالف مقتضای عقد است «الضمان ما هو»؟ «الكفالة ما هي»؟ «الحوالة ما هي»؟ اینها سه کتاب از کتاب‌های فقهی ما هست که هر کدام پیام خاص خودش را دارد. ضمان عقد است و معنای این عقد آن است که تمام دینی که در ذمه این بدهکار است به ذمه من آمده است.

اگر چنانچه زوجه این سوره را از جای دیگر یاد گرفت ذمه زوج تبرئه نمی‌شود، چرا؟ چون او تعلیم سوره را به این شخص بدهکار است حالا عین آن ممکن نیست بدل آن را باید بپردازد و بدل آن «أجرة المثل» است. اگر یک وقت با هم قرار گذاشتند از باب ضمان شد، حواله شد، کفاله شد و مانند آن شد دین از ذمه زوج به ذمه دیگری رفت آن مطلب دیگری دارد و این از سنخ ادای دین نیست. اگر زید بدهکار بود دوست او چه او بداند چه او نداند آمد دین او را ادا کرد ذمه او تبرئه می‌شود اما اگر کسی تعهد سپرده «بالمباشرة» یک کاری را انجام بدهد دیگری رفت آن کار را انجام داد خب فیضی می‌برد تعهد او این است که «بالمباشرة» این کار را انجام بدهد یعنی خودش انجام بدهد او که نگفت تعلیم سوره «بأی وجه کان» مهریه شما باشد گفت من که زوج هستم متعهد هستم که این سوره از قرآن را یادت بدهم، همین! تعلیم این سوره امر مالی است که در ذمه زوج مستقر است اگر خودش ممکن نیست باید بدل آن را بپردازد اگر چنانچه آن زوجه آیه دیگری یاد گرفت و بخش دیگری را یاد گرفت که از فرض خارج است و اگر چنانچه جعل مهر این بود که تعلیم سوره باید انجام بگیرد چه به عهده من چه به عهده دیگری این هم از بحث خارج است اما آنچه که محور اصلی بحث است گفت «أنکحت کذا بکذا علی تعلیم سورة» یعنی تعلیم سوره که یک امر مالی است در ذمه زوج مستقر است زوج «بالمباشرة» باید این تعلیم را به عهده داشته باشد و انجام بدهد حالا ممکن نیست برای اینکه او از جای دیگر یاد گرفت یا خودش یاد گرفت یا دیگری یاد او

داد ولی این امر مالی را زوج باید بپردازد حالا چون عین آن ممکن نیست عدم امکان «تارَةً» به این است که خود زوج یادش رفت یک بیماری پیدا کرد نسیان عارض او شد یادش رفت یا بیمار است نمی تواند تعلیم بدهد باید بدل آن را بدهد.

پرسش:

پاسخ: بله چون شوهر که یاد او نداد الآن بخواهد یاد او بدهد مقدور نیست، عدم امکان یا برای آن است که شوهر عاجز است یا برای اینکه زوجه توانا شد اگر او توانا شد تعلیم ممکن نیست اگر زوج ناتوان شد تعلیم ممکن نیست اگر تعلیم ممکن نبود «إِذَا لِقْدَرَةُ الزَّوْجَةِ أَوْ لُضْعَفُ الزَّوْجِ» نوبت به بدل می رسد، بدل یک امر مالی که «يَبْذُلُ بِإِزَائِهِ الْمَالُ» اگر «أَجْرَةُ الْمَسْمُومِ» در کار نباشد «أَجْرَةُ الْمُثَلِّ» است «أَجْرَةُ الْمُثَلِّ» را بدهکار است.

پرسش: ....

پاسخ: او که معصیت نکرد، اگر ثواب نکرده باشد معصیت نکرده است حالا خودش یاد گرفت خودش تلاش و کوشش کرد مثلاً با نوار یا غیر نوار یاد گرفته است ذمه زوج تبرئه نمی شود این ذمه زوج تعلیم سوره را بدهکار است، یک؛ این تعلیم سوره فعلی است که «يَبْذُلُ بِإِزَائِهِ الْمَالُ»، دو؛ وقتی اصل ممکن نبود منتقل به بدل می شود، سه؛ «أَجْرَةُ الْمُثَلِّ» را شوهر بدهکار است، چهار؛ این است که محقق فرع دوم را از فرع اول جدا کرد برای همین نکته است وگرنه این را هم در ردیف فروعات قبلی قرار می داد.

پرسش: ...

پاسخ: آنجا حضرت فرمود به اینکه یک مشت گندم را هم شما می توانید مهر قرار بدهید، ولو کم!

پرسش: ...



پاسخ: در عقد منقطع مهر رکن است بالاتر است، عقد منقطع گرچه نسبت به عقد دائم ضعیف‌تر است ولی از نظر مهر قوی‌تر است چون اگر در عقد منقطع مهر نباشد باطل است به منزله اجرت است «هنّ مستأجرات» از همین باب است و مهر در عقد منقطع به منزله رکن است ولی در عقد دائم نه جزء است و نه شرط لذا می‌تواند تفویض کند «بلا مهر رأساً» ولی در عقد منقطع که چنین چیزی جایز نیست. یک وقت است که زوجه مهر را می‌گیرد دوباره می‌بخشد، بلکه درست است اما اگر عقد منقطع باشد «بلا مهر» مثل اجاره باشد بدون «مال الإجارة» این عقد باطلی است ممکن است «مال الإجارة» را بگیرد دوباره به موجد ببخشد اما عقد اجاره باشد بدون «مال الإجارة» باطل است چون رکن عقد اجاره به آن «مال الإجارة» است ولی رکن عقد انقطاعی به آن اجرت است، خیلی فرق می‌کند! اما در اینجا چون تعلیم سوره یک فعلی است که «یبذل بإزائه المال»، اولاً؛ و عین این «بالمباشرة» مهر قرار گرفت، ثانیاً؛ پس در ذمه زوج یک امر مالی مستقر شد، ثالثاً؛ حالا که ادای آن ممکن نیست باید بدل او تأدیه بشود، رابعاً؛ بدل آن «أجرة المثل» است، خامساً.

پرسش: ...

پاسخ: بلکه «بأی نحو» از بین رفته باشد خودش یاد گرفت یا دیگری یاد او داد یا شوهر یادش رفت یا او حالا قدرت یاد گرفتن ندارد به هر حال حالا او بیمار شد یا حافظه او ضعیف شد و قدرت یاد گرفتن ندارد، این ساقط نمی‌شود، این فعل «یبذل بإزائه المال» است «أجرة المثل» را باید تحویل بدهد؛ این است که محقق این را از فرع اول جدا کرده است.

در همین فرع دوم مسئله شانزده فرمود: «و لو استفادت ذلك من غیره» یعنی اگر زوجه این سوره را یا این بخش از قرآن را از غیر شوهرش یاد گرفت حالا یا خودش تلاش و کوشش کرد یاد گرفت یا اعضای منزل او کسی

بودند این سوره یا این بخش از قرآن را یاد او دادند یعنی همان بخشی که مهریه قرار گرفت نه بخش‌های دیگری از قرآن. «و لو استفادت» زوجه «ذلک» را «من غیره» از غیر شوهرش این ذمه زوج از مهریه تبرئه نمی‌شود «کان لها» - یعنی «للزوجه» - «أجرة التعليم»، «أجرة المثل» تعلیم این سوره را از شوهر طلب دارد، مهریه خود را می‌خواهد، عین آن ممکن نیست بدل آن را باید بپردازد.

پرسش: ...

پاسخ: همان سوره را! اگر یک وقت است که گفتند تعلیم سوره «یس» مهریه است او همان سوره «یس» را یاد گرفته است، اگر سایر سور را یاد گرفته باشد که مهریه نیست او برای خودش یک فیضی می‌برد، اگر عین آن سوره‌ای که تعلیم آن مهریه قرار داده شد عین آن را یاد گرفت تسلیم عین ممکن نیست. در هر جایی که بدهکار بر اساس ضمان «ید» یک چیزی را بدهکار باشد و تسلیم عین آن ممکن نباشد باید بدل آن را بپردازد که اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمت، اینجا چون مثل ندارد قیمی را باید بپردازد.

پرسش: ...

پاسخ: حالا یک دینی است در ذمه او؛ یک وقت ممکن است زوجه ببخشد، یک وقت ممکن است از راه دیگری تأمین بکند، یک وقت ممکن است که یکی از مصارف هشت‌گانه زکات که «و الغارمین» است همین بپردازد، این سوره مبارکه «توبه» که فرمود: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ... وَالْغَارِمِينَ﴾<sup>۱</sup> یعنی همین است ما نباید در حکومت اسلامی یک بدهکار بی‌تقصیر را به زندان ببریم! اگر یکی از مصارف هشت‌گانه زکات که «و الغارمین» است به او رسید که می‌رسد، نرسید - در بحث‌های گذشته بود که یک وقت این کتاب «دین» را آوردیم اینجا خواندیم - مستحضرید ما

۱. سوره توبه، آیه ۶۰.

یک «دین» داریم و یک «قرض»، «دین» حرف علمی و کتاب علمی نیست اما «قرض» علمی است ایجاب دارد، قبول دارد، شرایط دارد. «دین» یک وقت است که پای کسی خورد مال کسی افتاد و شکست، دست کسی خورد یا تصادف شد برخورد کرد یا مال کسی را اشتباهی گرفت، این قرار و مداری ندارد، این «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذْتُ حَتَّى تُؤَدِّي»<sup>۱</sup> دین است. «دین» چون کتاب علمی نیست آن را در ضمن کتاب «قرض» قرار می‌دهند لذا شما به کتاب‌های فقهی که مراجعه می‌کنید می‌بینید «کتاب القرض و الدین». اولین یعنی اولین مسئله‌ای که در کتاب «قرض» است این است که «يجب على الإمام تأدية دين المقرض»، سخن از زندان و امثال زندان نیست! بر امام واجب است که بدهی بدهکار را بپردازد یک وقت است که کسی عیاشی کرد مال مردم را خورد، او خودش ضامن است و احکام خاص خودش را دارد اما یک وقت در اثر تحریم است یک وقت در اثر خشکسالی است یک وقت در اثر علل و عوامل رفتاری است این شخص بدهکار بی‌تقصیر است، اگر زکاتی گرفتند از باب «الغارمین» یکی از مصارف هشت‌گانه بدهکار است باید دین او را بدهند و اگر آن نشد از راه‌های دیگری که در اختیار انفال یا غیر انفال که در اختیار امام مسلمین است «يجب» دارد در کتاب فقهی ما اختصاصی به شهید ندارد «يجب على الإمام»<sup>۲</sup> ادای دین مدیون نه اینکه بگیر و ببند! نه این نیست! حالا اگر واقعاً یک صدقه‌ای کسی داد ماه مبارک رمضانی شد و یک جشن گلریزانی گرفتند و کسی را از زندان با صدقه بیرون آوردند اینها نبود و با عزت و آبرو حکومت اسلامی پیروان خود را اداره می‌کند. شما این کتاب فقهی را ملاحظه بفرمایید «يجب» دارد به هر حال یا از سهم «غارمین» است یا مانند آن، یک بدهکار بی‌تقصیر را به زندان ببرند این در اسلام سابقه ندارد.

۱. فقه القرآن، ج ۲، ص ۷۴؛ عوالی اللثالی العزیزية فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۳۳۵؛ «باب أنه يجب على الإمام قضاء الدين عن المؤمن المعسر من سهم الغارمین أو غیره إن كان أنفق في طاعة الله إلا المهر ....».

بر همه ما لازم است که یک دوره شرح لمعه در دست ما باشد. خدا غریق رحمت کند این شهید اول و ثانی را! انسان به جایی می‌رسد که حداقل روزی ده هزار نفر می‌گویند «قال الشهيد»، حداقل! آن هم مثل شما علما می‌گویید «قال الشهيد رحمه الله»، خیلی است! حالا شما مجموع حوزه‌ها را بروید سخن از ده هزار و بیست هزار نیست اصلاً ادب ما این است که بگوییم مرحوم شهید این‌طور گفت مرحوم شیخ این‌طور گفت، این ادب ما است که یک نعمت خوبی است، این ادب دینی ما است و یک ادب خوبی هم هست این باید در دست ما باشد! بر هر روحانی لازم است که این جلدین شرح لمعه در دست او باشد چون خیلی ایشان کار کرده است. ملّایی شهید ثانی از کتاب شرح لمعه به دست غنی‌آید از این مسالک به دست می‌آید، درست است که صاحب جواهر خیلی قوی و غنی است اما در ساختن جواهر، مسالک سهم تعیین کننده دارد منتها محقق - که حشراو با انبیا و اولیا باشد - او قَدَر است و قَدَر بلندی دارد. شهید ثانی بخشی از شرایع را شرح کرد شد مسالک، صاحب مدارک بخشی از آن را شرح کرد شد مدارک؛ المدارک و المسالک دو تایی با هم می‌شود شرح شرایع. اگر کسی خواست بفهمد شهید ثانی کیست، با شرح لمعه او مشخص نمی‌شود با مسالک او مشخص می‌شود. البته مقام شهید اول خیلی بالاتر از اینها است شهید اول حساب دیگری دارد کسی که به تنهایی در زندان کل «فقه» را می‌نویسد او می‌شود شهید اول! او حساب دیگری دارد این لمعه این است. یک فقیه فحل بدون کتاب در زندان یک دوره «فقه» کامل می‌نویسد! این حساب دیگری دارد شهید اول را با سایر علما فرق می‌گذارند.

غرض این است که همه «بالصراحة» گفتند «يجب، يجب، يجب، يجب». در حکومت اسلامی یک وقت است که کسی مال مردم را خورد، اختلاس کرد، نجومی شد، بله این هم زندان دارد حتی گاهی بالاتر از زندان دارد و مال

هم باید پردازد اما یک وقت در اثر تحریم یا علل و عوامل دیگر کسی کوتاه آورد یا آتش‌سوزی شد، ندارد، بدهکار را که کسی به زندان نمی‌برد!

غرض این است که اگر دینی در ذمه کسی باشد این دین اگر چنانچه قید مباشرت نباشد دیگری اگر ادا کند ادا می‌شود اما اگر یک کاری بر عهده کسی باشد به قید مباشرت یعنی زوج تعهد سپرد که «بالمباشرة» فلان بخش از قرآن را به همسر خود یاد بدهد این هم مهر او است، حالا این ممکن نیست برای اینکه خود زوجه خودش یاد گرفت یا از دیگری یاد گرفت، حالا دیگر ممکن نیست. پس یک امر مالی در ذمه زوج است، اولاً؛ تأدیه آن ممکن نیست، ثانیاً؛ این هم قیمی است چون امر مالی است «ببذل بإذائه المال»، ثالثاً؛ چون امر قیمی است و اصل آن ممکن نیست بدل آن را باید بدهد، رابعاً؛ پس باید قیمت آن را به او پردازد. این یک حرف منطقی است که مرحوم محقق دارد. فرمود به اینکه «و لو استفادت ذلک» را «من» غیر شوهر «کان لها» یعنی «للزوجه» او حق دارد «أجرة المثل» تعلیم را از شوهر بگیرد، «كما لو تزوجها بشيء و تعذر علیه تسليمه» فرقی ندارد حالا بنا شد یک فعلی دیگر انجام بدهد یک بتایی بکند، معماری بکند، کشاورزی بکند یا نه عینی را حالا مال فعل نیست عین است یک عینی را مهر قرار بدهد و الآن «متعذر التسليم» شد اگر مهر «متعذر التسليم» شد بدل آن اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمت باید پردازد. این فرع دوم را مثل فرع اول محقق از متن درآورده است.

«و الحمد لله رب العالمين»